

نکاح

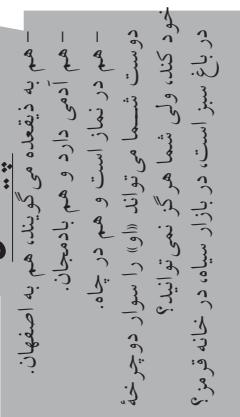
شگفتی حواس ما

بویایی

ما بمو مشک را موقعی احساس می‌کنیم که غاظت آن به ۰/۰۰۰۴ میلی گرم در لیتر هوا برسد. اگر ۱۰۰ گرم مشک را در دریاچه‌ای به طول یک کیلومتر و عرض ۲۵۰ متر و عمق ۱۰ متر حل کنیم، چنین غلطی بدهست می‌آید. اکنون فکر کنید دستگاه بویایی ما چه قدر حساس و دقیق است!

بینایی

آن مقدار انرژی که حس بینایی ما برای دیدن و درک مطمئن هر تصویر صرف می‌کند، به قدری کم و ناچیز است که ۶۰ میلیون سال طول می‌کشد تا (این مقدار انرژی) بتواند یک «گرم» آب را ... به اندازه «یک درجه سانتی گراد» گرم کند!



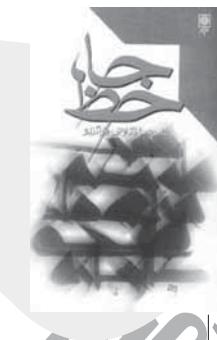
۱۵
شیخ راز

مال دارد، تو خود چه داری؟» جواب داد: «این طور که گفتید، اموال خاتون برای هر دومان کافی است.»

۳. جمعی نزد عبادی صیرفى وساطت کردند که هزار درهم به فلان قرض بده و یک سال هم مهلت بدله، گفت: «پول نمی دهم! امادو سال مهلت می دهم!» از کتاب باحظ: علیرضا ذکاوتی قراگوزلو

فضیلت‌های اربعه

اصول خلق نیک آمد عدالت
پس از وی حکمت و عفت، شجاعت
حکیمی راست گفتار است و کردار
کسی کو متصرف گردد بدین چار
به حکمت پاشندش جان و دل آگه
نه گریز باشد و نه نیز ابله
به عفت شهوت خود کرده مستور
شره همچون خمود از وی شده دور
شجاع و صافی از ذل تکبر
مُبِرَّ ذاتش از جُبْن و تهُور
عدالت چون شعار ذات او شد
ندارد ظلم، از آن خلقش نکوشد
همه اخلاقی نیکو در میانه است
که از افراط و تغیریطش کرانه است
گلشن راز شیخ محمود شبستری (۷۷-۷۲۰)



بخیلان

جاحظ ادیب شهری عرب، در کتابش «البخلاء» لطایف زیبایی درباره بخیلان دارد. سه لطیفه را برای شمامی آوریم:

۱. چند خراسانی در جایی هم منزل شدند. شب تا آن‌جا که ممکن بود بی‌چراغ نشستند تا ناچار پولی روی هم

ایات مشهور

برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی
که در نظام طبیعت ضعیف پا مال است
گلشن آزادی خراسان

میان ماه من تا ماه گردون
تفاوت از زمین تا آسمان است
نیازی صفوی اصفهانی

چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست
عالی همه آیات خدا هست و خدا نیست
عبرت نائینی

گمان میرکه به پایان رسید کار مغنا
هزار باده ناخورده در رگ تاک است
اقبال لاہوری

افتادگی آموز اگر طالب فیضی
هر گز نخورد آب زمینی که بلند است
پوریا ولی

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را
چناند امان نداد که شب را سحر کند
حکیم شفایی اصفهانی

عیب می جمله بگفتی هنر شن نیز بگو
نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند
حافظ

شب های هجر را گذراندیم و زنده ایم
ما را به سخت جانی خود این گمان نبود
محمد رضا شکیبی اصفهانی

همت اگر سلسله جنبان شود
مور تواند که سلیمان شود
وحشی بافقی

کسانی که بد را پسندیده اند
ندام ز نیکی چه بد دیده اند
فرهاد میرزا قاجار

مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد
غنچه خاموش بلبل را به گفتار آورد
صائب تبریزی

من نمی گویم سمندر باش یا پروانه باش
چون به فکر سوختن افتاده ای مردانه باش
مرتضی قلی خان شاملو

۱. معما زندگی

برای فیلسوف شدن همین بس که مستعد باشیم تا درباره خود متوجه بمانیم، به نظر می رسد که در طول زندگی، به تدریج استعداد خود را برای متوجه ماندن درباره این جهان از دست می دهیم و واقعیتی را در وجودمان گم می کنیم. با این همه، چیزی در وجودمان به ما می گوید که زندگی معما بزرگی است.

اگرچه پرسش های فلسفی به همه انسانها مریبوط می شود، ولی همه مردم فیلسوف نمی شوند. اکثر مردم به دلایل گوناگون به این نتیجه می رسند که حیرت درباره حیات، فقط وقت تلف کردن است.

یوسفین گارد: کتاب دنیای سوفی

۲. تجربه دینی

علی رغم آن چه دنیا درباره تجربه دینی فکر می کند، کسی که این تجربه به او دست داده باشد، صاحب گوهر گران بهایی است. یعنی صاحب چیزی است که به زندگی معنا می بخشند، بلکه خود سرچشمه زندگی و زیبایی است و به جهان و پژوهیت شکوه تازه ای می دهد. چنین کسی دارای ایمان و آرامش است.

کارل گوستاویونگ: کتاب روانشناسی و دین

۳. یادگیری

انسانی زنده است که پیوسته یاد می گیرد و تجارتی را می افزاید و از آن لذت می برد. استعداد «تفکر» و «یادگیری»، دو نعمت ارزشمند الهی هستند. کسی که نمی اندیشد یا کمتر نعمت می کند و انسانیت خود را از یاد می برد.

علی اکبر شعرازی نژاد: مبانی روانشناسی تربیت

هر سه مورد نقل از کتاب تپش زندگی، ابراهیم اصلانی

